هو العلیم

غلبۀ احساسات بر عقل علت انحراف جامعه بشری

میلاد حضرت زهرا سلام الله علیها – 1411 هـ.ق

بیانات

آیة الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدّس اللّه سرّه

بسم الله الرّحمٰن الرّحیم

الحمد لله رب العالمین

و الصلاة والسلام علی سیدنا و نبینا و حبیب قلوبنا و طبیب نفوسنا

ابی‌القاسم المصطفی محمّد

و علی اهل بیته الطاهرین المعصومین

و اللعنة علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین

# جایگاه علم و ظن در قرآن و روایات

قال الله الحکیم فی کتابه الکریم: ﴿وَلَن تَرۡضَىٰ عَنكَ ٱلۡيَهُودُ وَلَا ٱلنَّصَٰرَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمۡ قُلۡ إِنَّ هُدَى ٱللَهِ هُوَ ٱلۡهُدَىٰ وَلَئِنِ ٱتَّبَعۡتَ أَهۡوَآءَهُم بَعۡدَ ٱلَّذِي جَآءَكَ مِنَ ٱلۡعِلۡمِ مَا لَكَ مِنَ ٱللَهِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٍ﴾[[1]](#footnote-1)

روز میلاد صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها است. خداوند متعال عیدی ما را در امروز رفع گرفتاری از شیعیان آن حضرت قرار بدهد، صلواتی ختم کنید.

ترجمه آیه شریفه این است که خداوند به پیغمبر اکرم می‌فرماید: هیچ‌گاه یهود و نصاری از تو خشنود نمی‌شوند تا اینکه از آنها متابعت کنی و از ملت آنها پیروی کنی، ای پیغمبر بگو: ﴿إِنَّ هُدَى ٱللَهِ هُوَ ٱلۡهُدَىٰ﴾ هدایت خداوند و راهنمایی که پروردگار متعال برای بندگانش قرار داده است، هُدیٰ همان است و هدایت اختصاص به همان مسیر دارد؛ ﴿وَلَئِنِ ٱتَّبَعۡتَ أَهۡوَآءَهُم بَعۡدَ ٱلَّذِي جَآءَكَ مِنَ ٱلۡعِلۡمِ﴾ پس از اینکه ما به تو علم دادیم و راه و مسیر تو را مشخص کردیم باز اگر برخلاف علمت از آنها متابعت کنی؛﴿مَا لَكَ مِنَ ٱللَهِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٍ﴾ دیگر پروردگار متعال نصیر و ولیّ تو نخواهد بود. در جای‌جای از قرآن مجید و روایات ائمّۀ معصومین سلام الله علیهم اجمعین ما به این مسئله می‌رسیم که همیشه مسیر حق و واقع را در متابعت از علم قرار داده‌اند و از ظن و گمان و احساسات و پیروی از هوی و هوس انسان را برحذر داشته‌اند.

# تأثیر شدید یافته‌های حسی بر افکار بشر

انسان وقتی‌که به این دنیا می‌آید و پا به عرصۀ وجود می‌گذارد همان‌طور که فرموده‌اند دارای عقل هیولانی است. یعنی قابلیت برای ادراکات و ادراک معارف را دارد. یک بچه وقتی‌که به دنیا می‌آید غیر‌از محدودۀ مقتضای وجودی خود ادراکی ندارد، کم‌کم وقتی‌که رشد می‌کند این عقل هیولانی خود را تبدیل به بالفعل می‌کند؛ یعنی به‌واسطۀ آلات و حواسی که پروردگار در وجود انسان قرار داده است معارفی را در ذهن خود انباشته می‌کند و به‌واسطۀ انباشته شدن و ذخیره آن معارف جزئیه که از راه حواس به ذهن انتقال پیدا می‌کند، انسان می‌تواند ادراک کلّیاتی را بنماید که آن کلّیات نتایج مدرکات جزئیۀ انسان خواهد بود. غالب افراد بشر در همین مرحلۀ عقل بالفعل تا به آخر عمر می‌مانند و از این مرحله تجاوز نمی‌کنند.

به عبارت دیگر نتایج فکری خود را و ملاکات خود را بر اساس یافته‌های حسی قرار می‌دهند و به‌واسطۀ آن ادراکات کلّیات که از آنها محروم است، موفّق به پیدا کردن مسیر صحیح و واقع و به عبارت دیگر علم نمی‌گردند.

# نظر صدر المتألّهین راجع به احساسات

و همان‌طوری‌که مرحوم صدرالمتألّهین فرموده است:

کم هستند افرادی که در نهایت عمر به مرحله عقل بالمستفاد که اتّصال به تجرّد تام است و به‌طور کلی از حواس و از احساسات در آن مرحله راه ندارد برسند، غالب مردم در احساسات زندگی می‌کنند![[2]](#footnote-2)

من‌باب‌مثال شخصی نشسته گریه می‌کند، شما در مقابل او قرار می‌گیرید از حالت حزن و اندوه او، بدون اینکه متوجه بشوید جهت گریه و اندوه او چیست شما هم متأثّر می‌شوید، این را احساسات می‌گویند. جماعتی حرکت می‌کنند و به سمتی می‌روند شما هم به دنبال آنها حرکت می‌کنید و می‌روید مسیر آنها کجاست؟ نمی‌دانید، چه مقصدی دارند؟ خبر ندارید، به‌صرف اینکه گروهی در مسیری حرکت می‌کنند ما هم می‌رویم، این را احساسات می‌گویند. حتّی مردم در دین خودشان پای‌بند احساسات هستند؛ یعنی از احساسات برای ادراک معارف خودشان استفاده می‌کنند.

حدیث مشهوری است که می‌فرماید: اگر پیغمبر اکرم و همین‌طور پیامبران گذشته با مردمی مواجه بودند که به‌واسطۀ کلمات آن بزرگان اینها حق را درمی‌یافتند پیامبران گذشته و پیامبر اسلام احتیاجی به معجزه نداشتند. علت اینکه پیامبران از خود ابراز معجزه می‌کنند و مسائل غیر عادی را بروز می‌دهند پای‌بند بودن مردم به احساسات است.[[3]](#footnote-3)

یک مطلب غیر عادی می‌بینند گرایش پیدا می‌کنند. تمام برنامه‌ها و کارهایی که مردم انجام می‌دهند ـ تمام آنها ـ بر اساس احساسات است! و اما اینکه از روی عقل و تأمّل و علم، عملی را انجام بدهیم خیلی کم اتفاق می‌افتد. به‌واسطۀ دو کلمه و دو مطلب و تعریف کردن از یک نفر و از شخصی انسان تغییر جهت و حالت پیدا می‌کند.

# حکایتی آموزنده درباره غلبه احساسات بر عقل

من در زمان قبل از انقلاب که در قم تحصیل می‌کردم. یک روز صبح برای درس از منزل بیرون آمدم و حرکت کردم، دیدم درب منزل یکی از آقایان عده‌ای ایستاده‌اند و دارند دائماً تعظیم می‌کنند و چیزی می‌خوانند، تعجب کردم و جلو رفتم؛ درب منزل باز است خب داخل بروند دیگر، چرا داخل نمی‌روند؟! وقتی‌که جلوتر رفتم دیدم این عده بنده خدا از یکی از شهرستانها که آمدند همین‌طور درب منزل زیارت‌نامه می‌خوانند و همین‌طور دائما تعظیم می‌کنند و داخل منزل نمی‌شوند! آنجا نشستم، نگاه کردم ببینم عاقبت کار اینها به‌کجا می‌رسد؛ دیدم حدود بیست دقیقه نیم ساعت اینها به همین حال مشغول بودند تا اینکه ظاهراً اذن دخول پیدا کردند و وارد منزل شدند. این را می‌گویند احساسات!

تعریفی از یک نفر غیر موجّه در نزد مردم [چه] تأثیری می‌گذارد که اینها به ‌چنین موقعیت و مرحله‌ای می‌رسند که از او یک شخص مقدّس و یک انسان کاملی در ذهن ترسیم می‌کنند، که می‌آیند درب منزلش و زیارت‌نامه می‌خوانند، این را احساسات می‌گویند!

# غلبه احساسات بر دیدگاه افراد در زیارت ائمّه

من‌باب‌مثال ما دوازده‌تا امام داریم. یکی از آن دوازده‌تا علیّ بن موسی الرّضا است که در مشهد موفّق به آستان‌بوسی آن حضرت هستیم. نگاه کنید به وضع و موقعیت علیّ بن موسی الرّضا ببینید چه‌طوری است. در مدینه و در بقیع ما چهار امام داریم؛ امام حسن مجتبی علیه السّلام، امام زین‌العابدین علیه السّلام، علی‌بن‌الحسین و امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام، اگر حضرت علیّ بن موسی الرّضا در اینجا دارای مقام امامت هستند، ما در آنجا چهارتا امام داریم و آنها پدران حضرت به‌حساب می‌آیند؛ در بقیع شما حال زوّار ائمّه را در نظر بگیرید و حال زوار علیّ بن موسی الرّضا را ببینید؛ چگونه است؟! وقتی‌که از درب وارد می‌شوند نگاه به آن قُبّه و به آن گنبد و آن رواق و آن حرم و آن جلال و ابَّهت و جمال حضرت که می‌کنند؟! خواهی‌نخواهی آن‌چنان خاضع و خاشع می‌شوند که اوّل درب را می‌بوسند بعداً وارد می‌شوند اذن دخول می‌گیرند «بسم الله و بالله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله» تا به آخر و بعد آهسته‌آهسته حرکت می‌کنند و می‌آیند، تا می‌رسند به درب مطهّر و آنجا دوباره می‌ایستند و یک اذن دخول دیگر، که با یک حالت خضوع و خشوع وارد حرم مطهّر می‌شوند؛ اما در مدینه منوّره در قبرستان بقیع خودم شاهد بودم، دیدم همین زوار ایرانی و شیعه اهل‌بیت با کفش تا دم‌ِقبر مطهّر اینها می‌آیند، به‌خاطر چیست؟! به‌خاطر اینکه قبور مطهّر ائمّه در قبرستان بقیع گنبد و بارگاه ندارد.

اگر قرار بر اجلال و بر تعظیم باشد که آنها مقدم هستند؛ چهار امام ما در آنجا داریم، این را احساسات می‌گویند.

# مثالی زیبا از غلبه احساسات بر عقل

غلبه احساسات بر عقل، حتّی در دین خود مردم هم این قضیّه رسوخ دارد. من الآن دارم برای شما صحبت می‌کنم، خب موقعیت من [طوری است که] عمامه‌ای به سر دارم، قبایی پوشیدم، عبایی پوشیدم، برای شما بالای منبر صحبت می‌کنم، خب شما هم توجه کردید، تفضل کردید، استماع می‌کنید، کم‌وبیش مطالب حق و باطل ما را گوش می‌کنید و به‌دیده اغماض می‌نگرید، اما اگر من از این منبر بیایم پایین و عمامه را از سرم بردارم و مانند شما کناری بگیرم و بنشینم و لباس را دربیاورم با یک پیراهن و یک شلوار برای شما صحبت کنم، دید شما و بصیرت شما نسبت به من تغییر پیدا می‌کند. اینها به‌خاطر چیست؟! خب اگر چیزی بلدم که در دو حالت فرقی نمی‌کند اگر هم بلد نیستم که به‌واسطۀ قبا و عمامه که بر من چیزی اضافه نمی‌شود؟! اینها تمام به‌واسطۀ غلبه احساسات بر عقل است.

# علت مهم وقایع اسفناک بعد از رحلت پیامبر

امیرالمؤمنین علیه السّلام به‌واسطۀ همین غلبه احساسات بر عقل از حکومت رانده شد. و در زمان بعد از پیامبر اکرم زعمای قوم به‌واسطۀ همین جهت آمدند و حکومت و ولایت را از امیرالمؤمنین علیه السّلام سلب کردند و فاطمه زهرا سلام الله علیها به‌واسطۀ همین غلبه احساسات بر عقل به شهادت رسید. تمام نکته و مسئلۀ آن حضرت در این بود که بیاید و در مقابل مردم، به مردم بگوید این مسئله را باید کنار بگذارید به آنچه که پیغمبر اکرم فرموده باید عمل کنید این تمام مرام حضرت زهرا سلام الله علیها بوده و عجیب اینجا است که خود آنها این مسئله را خوب می‌دانستند و بسیار از این نکته سوءاستفاده کردند وقتی‌که مردم نگاه می‌کنند می‌بینند ریش‌سفیدانی مانند ابوبکر و مُغیره و ابوعبیده جرّاح اینها افرادی بودند که در زمان پیغمبر وجیه‌الملّة بودند ما الآن بعد از گذشت آن زمان درباره آنها این‌طور قضاوت می‌کنیم، ابوبکر یک ریش‌سفیدی بود، پدر زن پیغمبر بود، ابوعبیده از معاریف قوم بود و در میان فئه باطله و گروه باطله افرادی بودند که مورد توجه مردم بودند و به‌واسطۀ همین‌ها مردم اغوا شدند.

عُمَر می‌آید جلوی مردم نان جو و سرکه می‌خورد[[4]](#footnote-4) و به فرزندش شلاّق می‌زند[[5]](#footnote-5) و بر بالای منبر می‌گوید: تمام افراد از عمر عالم‌تر هستند حتّی زنان در حِجال[[6]](#footnote-6) اما همین عمر در باطن می‌آید به امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌گوید: دختر خود را به من بده و وقتی‌که آن حضرت استنکاف می‌کنند، می‌گوید: اگر دخترت را به من ندهی به‌عنوان دزدی و به تهمت دزدی اقامه شهود می‌کنم و دست تو را قطع می‌کنم[[7]](#footnote-7) اینها را که مردم نمی‌دیدند.

# فریب مردم توسط خلفاء با مظلوم‌نمایی

در میان مردم آنچه که باعث جلوه دادن و نشان دادن یک وجهۀ زیبا است همان مظلوم‌نمایی آنها و اظهار عجز آنها است و اینکه آنها خود را با مردم هم‌رنگ و همگام به تصویر می‌کشاندن!. وقتی‌که عمر در بالای منبر می‌آید می‌گوید: تمام مردم از عُمر عالم‌تر هستند. یک نفر بلند نمی‌شود بگوید: اگر عالم‌تر هستند پس چرا نمی‌آیی پایین؟! اگر همه از تو عالم‌تر هستند پس این بالا چه‌کار می‌کنی؟! وقتی‌که ابوبکر می‌آید و در بالای منبر به مردم می‌گوید: اقیلونی و لَستُ بِخَیرِکُم[[8]](#footnote-8) مرا پایدار بدارید و در هرجاکه منحرف شدم به من گوشزد کنید و من بهتر از شما نیستم! یکی نیست بیاید و به ابوبکر بگوید که اگر تو مانند ما هستی پس این منصب را چرا غصب کردی؟!

اینها با همین کلمات شیطنت‌آمیز در دل مردم رسوخ پیدا می‌کنند. مردم می‌گویند: عجب اینها چه افراد منصفی هستند، ادعایی ندارند، اینها خودشان را مانند ما تصور می‌کنند، موقعیتشان این‌طور، کلامشان این‌طور. به این وسیله می‌آیند مردم را اغوا می‌کنند و آن مطلب حق و باطل را مردم به ذهن نمی‌آورند.

# محاجۀ اویس قرن با عمر بر سر غصب خلافت

فقط یک نفر آمد در آنجا و مُچ عمر را جلوی مردم باز کرد، او اُویس قَرَن بود وقتی‌که به مدینه آمد ـ شرح حالش مفصّل است ـ وقتی عمر با اویس صحبت می‌کند، می‌گوید: کیست که این خلافت را به دو قرص نان از من بخرد. اویس فوراً جوابش را می‌دهد و می‌گوید: اگر اهلیّت برای خلافت داری حق نداری به کسی واگذار کنی؛ چون خلافت یعنی زعامت مردم، یعنی راهبردن مردم، یعنی هدایت مردم، و اگر اهلیّت نداری خب بگذار خلافت را آن شخصی که اهلیّت دارد بیاید بردارد.[[9]](#footnote-9)

مردمی که در آن زمان بودند آن مردم تابع احساسات بودند. عقل آنها بر احساسات آنها حاکم نبود؛ لذا به مختصر قائله‌ای همین‌که دیدند پیغمبر از دنیا رفته است و یک عده به سمت سقیفه می‌روند. اینها هم حرکت کردند و آمدند و گفتند: کجا دارید می‌روید؟ گفتند: به سقیفه می‌رویم. خب سقیفه چه خبر است؟ شما که عید غدیر را دیدید، شما که واقعه غدیر را مشاهده کردید، حداقل سی هزار جمعیت با پیغمبر اکرم در آن مراسم شرکت داشتند؛ پس به دنبال مردم حرکت کردن و رفتن و آن قائله را ایجاد کردن چه معنا دارد؟! این همین معنای غلبه احساسات بر عقل است؛ حرکت می‌کنند می‌آیند به‌واسطۀ جمعیت می‌روند در آنجا اجتماع می‌کنند و بعد با تردستی و شعبده‌بازی وقتی‌که حکومت به ابوبکر می‌رسد آنها هم می‌آیند و گرایش پیدا می‌کنند و چشم‌بسته به این مرحله سقوط می‌کنند!

# خیانت غالب علمای عامّه در اغواء مردم

و عجیب اینجاست وقتی‌که ما به کتاب‌های علمای اهل‌تسنّن نگاه می‌کنیم، بعضی یا غالب آنها را می‌بینم واقعاً اینها افراد متبحّری بودند، افراد عالمی بودند و اینها چه خیانتی بالاتر از این انجام دادند که به‌واسطۀ مطالب خلافی که از اینها نقل کردند باعث اغوای مردم شدند، اغوای اهل‌تسنّن می‌شوند.

# بررسی اعتقادی ابن‌أبی‌الحدید از شرح نهج‌البلاغه

همین ابن‌أبی‌الحدید که این‌قدر راجع به امیرالمؤمنین علیه السّلام ارادت و ولاء دارد و واقعاً نسبت به امیرالمؤمنین علیه السّلام اظهار خشوع و محبت می‌کند. یک جلد از کتاب خودش را جلد دوازده شرح نهج البلاغه خودش را به مکارم عُمر اختصاص می‌دهد! آن‌وقت در آنها چه بیان می‌کند؟! خب جناب ابن‌أبی‌الحدید تو با این فهم و با این شعور خود در چنین موقعیتی بودی که جای تقیّه نبود، این کتاب نوشتن چه معنا دارد؟! مطالبی که از او نقل می‌کند خلاصه در هر موردی که می‌رسد نمی‌تواند از آن مرحله‌ای که هست دست بردارد! در عین حال به اهل‌بیت علیهم السّلام هم ارادت دارد به امیرالمؤمنین علیه السّلام ارادت دارد اشعاری که گفته خیلی مفصّل و خیلی شیوا است. و آنها امیرالمؤمنین را خوب می‌شناختند. می‌دانستند که امیرالمؤمنین همان امیرالمؤمنین و آن علی‌بن‌أبی‌طالبی است که آن‌طور بر صراط مستقیم و بر صراط حق است، که اگر تمام حقوق را از او سلب کنند، او ابداً گرایشی به این‌گونه مسائل ندارد. غیراز دو سه مورد که آن هم امیرالمؤمنین علیه السّلام به‌خاطر دیگران، نه به‌خاطر خود، از خود ابراز وجود در مقابل آنها نمود

# ازدواج عمر با دختر امیرالمؤمنین سندی دیگر از مظلومیت ایشان

عرض کردم کار به‌جایی می‌رسد که عمر با آن‌همه خصوصیّات و با آن عداوتی که نسبت به اهل‌بیت علیهم السّلام روا داشته وقتی‌که می‌آید از دختر امیرالمؤمنین خواستگاری می‌کند حضرت نمی‌توانند جواب ردّ به او بدهند. بعضی‌ها آمدند و این قضیّه را انکار کردند و گفتند: «آن دختر قبل از اینکه به ازدواج عمر دربیاید از دنیا رفته» بعضی‌ها می‌گویند: «اصلاً قضیّه صحت ندارد» ولی این‌طور نیست. عمر آمد و آن دختر را تزویج کرد؛ یعنی مظلومیت امیرالمؤمنین به حدّی می‌رسد که با مبغوض‌ترین افراد بشر باید کنار بیاید و به‌واسطۀ مصلحتی که پیغمبر اکرم به او وصیت کردند آن حضرت را باید به این امر تن دربدهد. این قضیّۀ آسان نیست![[10]](#footnote-10)

# شمشیر به دست گرفتن امیرالمؤمنین در زمان غصب خلافت

اول در قضیّۀ عبّاس عموی پیغمبر بود و یکی در قضیّۀ نبش قبر حضرت زهرا سلام الله علیها و یکی دو مورد دیگر هم که خب قضیّه عبّاس معروف است. وقتی‌که آیه آمد که تمام درهایی که به سمت مسجدالنبی و مسجد مدینه باز می‌شود غیر از خانه امیرالمؤمنین علیه السّلام باید بسته بشود[[11]](#footnote-11) حضرت دستور دادند تمام درها را ببندند؛ چون مسجد مدینه در مکانی واقع شده بود که اطرافش منازل اصحاب بودند منزل ابوبکر بود، منزل عمر بود، منزل بعضی دیگر بودند و اینها برای تبرّک دری از منزلشان به آن صحن مسجد باز کرده بودند. آیه آمد که تمام درها باید بسته بشود، حضرت دستور داد تمام درها را بستند عبّاس عموی پیغمبر به این دستور عمل کرد و اطاعت کرد ولی درخواستی کرد که یا رسول‌الله اجازه بدهید که از باب تیمُّن و تشرُّف ناودانی که از بام من بر این مسجد (آب مسجد) آب باران این بام را می‌آورد در مسجد این ناودان باقی باشد. ناودانی من قرار بدهم که این ناودان حکایت از تشرف من بکند تبرک بکند مقام و موقعیت من بکند که بالأخره من در این مسجد حقی دارم حق من در اینجا محفوظ شده آن مسائل و اینها.

پیغمبر اکرم قبول کردند و این امر را از ناحیه پروردگار خود آن حضرت به مردم ابلاغ کردند که پروردگار متعال این عمل را به عنوان شرافت برای عمویم عبّاس لحاظ کرده و این را همه می‌دانستند و در مدینه این قضیّۀ معروفی بود.

تا اینکه در زمان عُمربن‌خطاب وقتی عمر در آن صحن مسجد نشسته بود کنیز عبّاس می‌رود در پشت‌بام و رخت می‌شوید آن آب آن غُساله این شستشو را می‌ریزد و از این ناودان سرازیر می‌شود می‌آید روی سر عمر می‌ریزد، روی لباسش می‌ریزد کثیف می‌شود و اینها این دستور می‌دهد این ناودان را می‌کنند.

عبّاس هم مریض بوده با آن حالت نزار و بیماری می‌آید پیش امیرالمؤمنین علیه السّلام و می‌گوید: «یا علی من دو رکن داشتم و دو بال داشتم که به آن دو بال اتّکا می‌کردم، یکی پیغمبر بود که از دنیا رفت و دیگری تو هستی و این امر هتک احترام من تلقّی می‌شود خلاصه عمر آمده چنین کاری انجام داده!»

امیرالمؤمنین علیه السّلام برمی‌خیزند و داریم شمشیر و ذوالفقار را به کمرشان می‌بندند در مسجد پیغمبر می‌آیند و دستور می‌دهند که: «آن ناودان را دوباره در جای خودش قرار بدهند. و قسم یاد می‌کنند که اگر کسی این ناودان را از اینجا بکَند من سر او را برمی‌دارم» عمر وقتی این را می‌شنود می‌بیند قضیّه، قضیّۀ جدّی است اینجا دیگر مثل بقیّۀ جاها نیست که هر کاری با امیرالمؤمنین علیه السّلام بخواهد انجام بدهد.[[12]](#footnote-12)

در یک مورد دیگر هم مسئلۀ نبش قبر حضرت زهرا سلام الله علیها بوده هنگامی‌که آن حضرت به شهادت می‌رسند بنا بر بعضی از روایات امیرالمؤمنین علیه السّلام هفت صورت قبر در قبرستان بقیع ایجاد می‌کنند و بنا بر بعضی از اخبار چهل صورت قبر در قبرستان بقیع ایجاد می‌کنند.[[13]](#footnote-13)

صبح که می‌شود زعمای قوم می‌آیند و می‌بینند که در قبرستان بقیع آن صور قبور هست به‌خاطر آن مسائلی که اتفاق افتاده و رفع آن جهاتی‌که کدورت‌هایی که هست اینها می‌خواهند نبش قبر بکنند و خلاصه بدن حضرت را دربیاورند نماز بخوانند خلاصه روی‌هم‌رفته از این قضیّه کسب وجهه کنند.

در روایت داریم امیرالمؤمنین علیه السّلام آن لباس زرد که همیشه در معارک می‌پوشیدند آن را به تن می‌کنند و شمشیر را می‌بندند و می‌آیند در قبرستان بقیع و می‌فرمایند: «من اجازه نخواهم داد که این قبور نبش بشود» عمر می‌آید و قسم یاد می‌کند که باید من این قبور را نبش کنم و بدن فاطمه زهرا را از قبر بیرون بیاورم و بر او نماز بخوانم امیرالمؤمنین علیه السّلام پیراهن عمر را می‌گیرد و او را بلند می‌کند و چنان بر زمین می‌زند که ابوبکر می‌آید و شفاعت می‌کند که یا علی ما نمی‌خواهیم کاری که موجب کراهت تو بشود انجام بدهیم و آنها منفعل می‌شوند و می‌روند کنار.[[14]](#footnote-14)

در یکی دو مورد دیگر بوده. ولی در غیر این موارد تمام آنچه که به سر امیرالمؤمنین علیه السّلام آوردند حضرت دَم برنیاورد.

# کلام معاویه در سرزنش امیرالمؤمنین برای بیعت با ابوبکر

حتّی در قضیّه خلافت و بیعت با ابوبکر معاویه برای سرزنش آن حضرت می‌نویسد:

تساق بخزائم الإقتسار کما یساق الفحل المخشوش ثم نهضت الان تطلب الخلافة ابن‌أبی‌الحدید می‌گوید: معاویه برای اینکه مدرک و بهانه‌ای از امیرالمؤمنین علیه السّلام بدست بیاورد و به‌واسطۀ آن مدرک و بهانه اهل شام را علیه آن حضرت بشوراند کتاب‌ها و مکتوبات و نامه‌هایی برای آن حضرت می‌فرستاد و در آن نامه‌ها آن حضرت را نسبت به مخالفت با ابی‌بکر و عمر سرزنش می‌کرد که آن حضرت در جواب معاویه مطلبی را بنویسد که او نشان اهل شام بدهد و ببینید که این مرد نسبت به ابی‌بکر و عمر چه قضاوتی می‌کند.

در یکی از آن نامه‌ها این را می‌نویسد.[[15]](#footnote-15) خیلی باید دقت کرد معاویه می‌گوید: تساق بخزائم الاقتسار کما یساق الفحل المخشوش تو را مانند آن شتری که بینی او را سوراخ کرده باشند و میله‌ای در آن بینی قرار بدهند و با ریسمان او را محکم نگه دارند تا اینکه دست از چموشی بردارد و خاضع بشود در مقابل آن راهنمای خود و حرکت دهنده و سائق خود این‌طور تو را برای بیعت با ابوبکر به مسجد می‌کشاندند. یعنی چه‌کار می‌کردند یعنی طناب انداخته بودند گردن امیرالمؤمنین این‌طوری به مسجد می‌کشاندند.

# مفتضح شدن معاویه با جواب امیرالمؤمنین

بعد امیرالمؤمنین علیه السّلام در جواب معاویه می‌نویسد :

و قلتَ أنّی کنتُ أُقادُ کما یُقادُ الجَمَلُ المَخشوشُ [حَتَّی أُبایِعَ] و لَعَمرُ اللهِ لقد أرَدتَ أن تَذُمَّ فمَدَحتَ، و أن تَفضَحَ فافتَضَحتَ؛ تو به من نوشتی که من مانند شتری که او را به این نحو رام کنند مرا به بیعت با ابی‌بکر می‌بردند تو خیال کردی که می‌خواستی مرا سرزنش کنی و می‌خواستی مرا مذمت کنی ولی مرا مدح کردی و می‌خواستی که مرا به فضیحت بکشانی خودت مفتضح شدی

یعنی چه؟ یعنی من در مقابل خدا و در مقابل کلام خدا و در مقابل حق و در مقابل وصیّت پیغمبر آن‌قدر استوار و ثابت و پابرجا بودم که به هیچ وسیله‌ای حتّی به قیمت سقط فرزندم و کشتن عیالم حاضر نشدم به این امر تن دربدهم تا اینکه شما مرا با ریسمانی که به گردنم انداختید به این امر وادار کردید

و لَعَمرُ اللهِ لقد أرَدتَ أن تَذُمَّ فمَدَحتَ، و أن تَفضَحَ فافتَضَحتَ؛ و ما علَی المُسلمِ مِن غَضاضَةٍ فی أن یکون مظلومًا، ما لم یکن شاکًّا فی دینِه و لا مُرتابًا بیَقینِه‌؛[[16]](#footnote-16) باکی نیست و اشکالی ندارد که مسلمانی در دین خدا مظلوم واقع بشود، و مظلوم واقع بشود در جایی که در دین خودش شک نداشته باشد و با یقین خودش رَیب مخلوط نباشد.

# امیرالمؤمنین مصداق عالی غلبه عقل بر احساسات

آن‌وقت همان امیرالمؤمنینی که هنگام نبش قبر شمشیر و ذوالفقار به کمر می‌بندد و به ابوبکر و عمر می‌گوید :

«قسم به خدا اگر سنگی از یکی از این قبور تغییر داده بشود زمین را به خون شما سیراب خواهم کرد»

آن امیرالمؤمنین در اینجا چه‌کار می‌کند این‌طور خاضع و این‌طور در برابر حکم خدا خاشع است! این مظلومیت امیرالمؤمنین است. این را می‌گویند: «غلبه احساسات بر عقل» مردم در آن زمان به امیرالمؤمنینی که جوان بود نگاه نمی‌کردند. آنها به جوانی که با مردم می‌نشست، با مردم برمی‌خواست، با مردم صحبت می‌کرد، نگاه نمی‌کردند. [بلکه] مردم به آن عمامه‌ها، به آن ریش‌های سفید، به اینکه این پدر زن رسول خدا است، به اینکه این الآن موقعیتش کذا و کذاست نگاه می‌کردند مردم این‌طوری بودند! و فاطمه زهرا سلام الله علیها به‌خاطر این قضیّه و به‌خاطر احقاق ولایت به شهادت رسید

# اتحاد واقعی بین پیغمبر و حضرت زهراء

راجع به تاریخ حضرت زهرا سلام الله علیها عجیب است، ما وقتی‌که در تاریخ آن حضرت نگاه بکنیم، در تاریخ آن حضرت می‌بینیم اصلاً بین آن حضرت و بین پیغمبر به‌هیچ‌وجه من‌الوجوهی دوئیت و امتیاز و تفارقی وجود نداشت؛ یعنی واقعاً پیغمبر اکرم آنچه را که برای خود می‌خواست، برای آن حضرت می‌خواست.

روزی حضرت زهرا سلام الله علیها خدمت رسول خدا رسید و از آن حضرت تقاضای انگشتری (انگشتری در دست او) می‌کند. حضرت می‌فرمایند:

«من بهتر از این را به تو تعلیم کنم، هنگامی‌که به نماز شب برخواستی از خداوند تقاضا کن و مسئلت کن خداوند به تو عنایت می‌کند هر درخواستی که بخواهی به تو می‌دهد.»

حضرت زهرا سلام الله علیها هنگام شب که برای نماز از خواب برمی‌خیزد در نماز تقاضا می‌کند

«پروردگارا انگشتری به من عنایت کن خطاب می‌رسد که در زیر سجاده تو است»

زیر سجاده را برمی‌دارد می‌بیند خاتمی است از یاقوت که قیمتی برای آن متصور نیست حضرت خوشحال می‌شوند و آن انگشتر را در دست می‌کنند شروع می‌کنند نماز خواندن بقیّه نمازها را می‌خوانند و پس از نماز دوباره می‌آیند و می‌خوابند. گویا در خواب می‌بینند که در بهشت هستند و سه قصر، قصر مجلّل مشاهده می‌کنند سؤال می‌کنند: این قصرها برای کیست؟ عرض می‌کنند: «این قصرها متعلق به فاطمه بنت رسول‌الله است»؛ حضرت وارد یکی از این قصرها می‌شود، در قصرها گردش می‌کنند و می‌بینند سریری است و تختی است که سه پایه و سه قائمه دارد سؤال می‌کنند که چرا این سریر و این تخت سه پایه دارد؟ به آن حضرت عرض می‌کنند: «صاحب این تخت از خدا تقاضای انگشتری کرده خدا یکی از این پایه‌ها را تبدیل به انگشتر کرده لذا این تخت سه پایه دارد» از خواب برمی‌خیزند فردا خدمت پیغمبر می‌رسند این خواب را به آن حضرت بازگو می‌کنند حضرت می‌فرمایند: «مَعاشِرَ آلِ عَبدِ المُطَّلِبِ لَیسَ لَکُمُ الدُّنیا إنَّما لَکُم الآخِرَة» از خدا تقاضای انگشتر کردی دنیا برای شما نیست آخرت برای شماست دنیا گذرا است برو و آن انگشتر را دوباره در زیر سجاده خودت قرار بده. حضرت شب هنگامی که به نماز شب برمی‌خیزند آن انگشتر را در زیر سجاده قرار می‌دهند پس از آنکه به خواب می‌روند دوباره همان قضایای دیشب اتفاق می‌افتد و وقتی‌که وارد می‌شوند می‌بینند که آن تخت روی چهار پایه و چهار قائمه استوار است.[[17]](#footnote-17)

# احقاق حق ولایت علت اعتراض حضرت زهراء

حضرت فدک نمی‌خواهد کلام حضرت با ابوبکر و اینها بر اساس فدک نبود بر اساس حق ولایت بود؛ یعنی واقعاً اگر ما بخواهیم راجع به حضرت زهرا بحث کنیم و تفحص کنیم در آن حضرت می‌بینیم حضرت زهرا همان ادامه کار پدر بزرگوار خودش را بعد از فوت پیغمبر اکرم انجام داد همان کار را که احقاق ولایت بود. مسئله، مسئلۀ فدک و امثال‌ذلک نبود.

می‌آمد سراغ مهاجرین و انصار که مگر شما در خُم نبودید؟! مگر در غدیر نبودید؟! مگر در غدیر خم نبودید؟! پس چرا دست برداشتید؟! عذر می‌آوردند که «ای دختر رسول خدا دیر به ما گفتی حالا که عهد ما استوار شده دیگر نمی‌توانیم برگردیم.»[[18]](#footnote-18) این مردم، این مردمی که به خطاب خود پیغمبر اکرم اینها گوساله‌پرست بودند.[[19]](#footnote-19)

أبتاهُ هذا السّامِرِيُّ وعِجلُهُ \*\*\* تُبِعا ومالَ الناسُ عَن هارونِ

یعنی این مردم دنبال گوساله رفتند سامری چه کسی بود؟! آن عمر، ابوبکر را جلو انداخت

# مظلومیت امیرالمؤمنین به نقل از روایت حدائق سبعه

روایت حدائق سبعه از پیغمبر اکرم روایت مشهوری است روزی امیرالمؤمنین علیه السّلام با آن حضرت در باغ‌های مدینه گردش می‌کردند به باغی رسیدند که آن حضرت فرمودند:

«یا رسول‌الله چه باغ خرّم و پرنشاطی است» حضرت فرمودند: لَکَ فی الجَنَّة أحسَنُ مِنها «باغ تو در بهشت از این باغ بهتر است» به باغ دوّم رسیدند در باغ‌های بیرون مدینه حرکت می‌کردند تا هفت باغ در تمام این هفت مورد حضرت به امیرالمؤمنین می‌فرمودند: لَکَ فی الجَنَّة أحسَنُ مِنها باغ تو در بهشت از اینها بهتر است. در این هنگام پیغمیر گریه کردند امیرالمؤمنین علیه السّلام هم به گریه پیغمبر محزون شدند عرض کردند: «یا رسول‌الله برای چه گریه می‌کنید»

حضرت فرمودند: «به‌خاطر آن ضغانی که «یُبدونَها لَکَ بَعدی» آن کینه‌هایی که بعد از من این امّت نسبت به تو بروز می‌دارند و اظهار می‌کنند»

بعد حضرت فرمودند: «یا علی تو تالی من هستی و لواء حمد من در روز قیامت به دست تو است و جمیع انبیا باید به دنبال این لواء حرکت کنند. ای علی همان‌طوری‌که قوم موسی پس از رفتن موسی به کوه طور اینها گوساله‌پرست شدند. پس از من این امّت من گوساله‌پرست خواهند شد، سپس گوساله‌پرست خواهند شد و سپس گوساله‌پرست خواهند شد»

(ابوبکر و عمر و عثمان) بعد حضرت می‌فرماید: «آن‌وقت این مردم که هرکسی که توبه نکند و با آن حال از دنیا برود با قوم موسی که گوساله‌پرست شدند و توبه نکردند در جهنم مخلد خواهد بود».[[20]](#footnote-20)

این مظلومیت امیرالمؤمنین علیه السّلام است

# براساس حق بودن أفعال حضرت زهرا سلام الله علیها

و حضرت فاطمه زهرا برای احقاق ولایت قیام کردند. حضرت زهرا آمدند به مردم این را بفهمانند که اگر اجتماعی ـ تمام اجتماع ـ بر مسیری حرکت کند منِ دختر پیغمبر دست از کلام پیغمبر برنمی‌دارم، من دست از حق برنمی‌دارم! تمام مردم آمدند و به أبی‌بکر پیوستند.

اگر ما بخواهیم راجع به آن حضرت صحبت بکنیم و تاریخ عمر آن حضرت را بخواهیم بررسی کنیم به این نکته می‌رسیم که حضرت زهرا یک وجودی بود که اصلاً در ضمیر آن حضرت فکر باطل و فکر منحرف خطور نمی‌کرد و هر فعلی از افعال آن حضرت بر اساس حق بود.

وقتی‌که شخصی در منزل آن حضرت می‌آید حضرت خودشان را از او می‌پوشانند پیغمبر اکرم می‌گویند:

«چرا خودت را از او پوشاندی چرا کنار قرار گرفتی»

حضرت می‌فرمایند: «اگر او مرا نمی‌دید وجود من را هم احساس نمی‌کرد.»[[21]](#footnote-21)

یعنی با این کلام حضرت زهرا می‌خواهد این را بفهماند که ای زن مسلمان وجود تو را مرد اجنبی نباید احساس کند. حضرت زهرا سلام الله علیها با تمام کارهای خود آن روش صحیح را به ما ارائه می‌دهد. فقط آن حضرت در مجلس أبی‌بکر آن خطبه‌ای که خواندند[[22]](#footnote-22)، فقط مسئلۀ آن نبود. تمام زندگانی حضرت زهرا تمام زندگانی نشان دهنده حق و حقیقت است. بعد پیغمبر اکرم راجع به آن حضرت می‌فرمایند، آنچه را که می‌فرمایند.

# علت خوشحالی حضرت زهرا از خبر شهادتش

یک وقتی مسئله‌ای در ذهنم آمده بود و خیلی روی این مسئله فکر می‌کردم و آن قضیّه این بود که هنگامی‌که پیغمبر اکرم لحظات آخر عمر خود را می‌گذراندند و حضرت زهرا بر آن بالین آن حضرت حاضر شده بودند و بسیار ناراحت بودند و گریه می‌کردند که حضرت فرمودند: «تو اوّل کسی هستی که به من ملحق خواهی شد از اهل‌بیت من» حضرت خوشحال می‌شوند بعد از آن حضرت سؤال می‌کنند که جهت خوشحالی و فرح و انبساط شما چه بود حضرت می‌فرمایند: «پدرم به من بشارت داد که اوّل کسی که از اهل‌بیت من، به من ملحق خواهد شد، تو خواهی بود.»[[23]](#footnote-23)

من با خودم سؤال می‌کردم مگر حضرت زهرا فرزند نداشت؟ مگر حضرت زهرا شوهر نداشت؟ چرا باید یک دختر این‌قدر متأثّر بشود و این‌قدر ناراحتی فقدان پدرش بر او گران بیاید که به‌واسطۀ بشارت اینکه آن حضرت به او فرمودند: «اوّل کسی که از اهل‌بیت من به من ملحق خواهد شد تو خواهی بود» خوشحال بشود. خب یک زن ی، زنی که مادر است این هیچ‌گاه حاضر نیست اطفال خودش را بی‌سرپرست رها کند و به‌واسطۀ فقدان پدر آرزوی وفات بکند. اگر یک زن به شوهر خودش علاقه دارد آن هم مانند امیرالمؤمنین علیه السّلام آن هم مانند حضرت زهرا آخر این چه معنا دارد؟! این برای من مشکلی بود که این انبساط حضرت این چه جهتی دارد؟! مگر حضرت مادر نبود، مگر مادر فرزندان نبود، کدام مادری حاضر است فرزندان خودش را رها کند؟!

حالا پدرش از دنیا می‌رود خب برود مگر به‌خاطر فقدان پدر انسان باید خوشحال بشود که زود به او ملحق بشود؟!

بعد این‌طور به ذهنم رسید ـ نمی‌دانم اشتباه می‌کنم یا درست فکر می‌کنم ـ تنها توجیهی که توانستم برای این سؤال خودم بکنم و جوابی که توانستم به خودم بدهم این بود که حضرت زهرا سرّ پیغمبر بود و انفکاکی بین آن حضرت و بین پیغمبر متصوَر نمی‌شود. پیغمبر از دنیا می‌روند انگار حضرت زهرا از دنیا می‌رود. حضرت زهرا جزئی از وجود پیغمبر است و آن موجود لطیف و آن حقیقتی که تمام وجود او را پیغمبر اکرم گرفته او به نحوی است که اصلاً تصور فقدان پدر را نمی‌تواند بکند ما کاری به مصائب و اینها نداریم اگر این مصائب برای حضرت زهرا اتفاق نمی‌افتاد شاید حضرت از فقدان پدر دِق می‌کرد احتیاجی به این مسائل نبود.

# معنای سرّ پیغمبر بودن حضرت زهراء

همان‌طوری‌که ما از روایات می‌فهمیم حضرت سرّ پیغمبر بود.[[24]](#footnote-24) سرّ می‌دانید یعنی چه؟ یعنی وقتی‌که پیغمبر اکرم (هر وقت) می‌خواست از مدینه بیرون برود آخرین کسی را که ملاقات می‌کرد حضرت زهرا بود. و وقتی‌که از جایی برمی‌گشت اوّل کسی را که ملاقات می‌کرد حضرت زهرا بود.[[25]](#footnote-25) اینها مسائلی است که ما نمی‌فهمیم . متوجه نمی‌شویم! انسان وقتی‌که بخواهد ‌جایی برود از شهری بخواهد بیرون برود با اهل بیتش می‌خواهد خداحافظی کند، آن نفر آخری را که می‌بیند کیست؟! آن آخرین نفری را که می‌بیند و دیگر بیرون می‌رود، آن کیست؟! آن محبوب‌ترین افراد به اوست غیر از این است؟! و وقتی‌که از جایی برمی‌گردد اشتیاق او برای دیدن افراد قوم و خویش و اهل‌بیت و آن کسانی که در آن شهر هستند اشتیاق او به کدام کس بیشتر است، به اوّل کسی که از همه افراد محبوبتر است می‌خواهد اوّل او را ببیند. قضیّۀ حضرت زهرا با پیغمبر اکرم به این نحو بود. آن‌وقت این فرد را و این شخص را و این کسی که این‌همه پیغمبر راجع به او سفارش کردند و آن‌همه راجع به او پیغمبر فرمودند؛ باید کار به‌جایی برسد که بیاید کنار قبر پیغمبر و از خدا طلب مرگ بکند.[[26]](#footnote-26)

# علت نامگذاری حضرت زهرا سلام الله علیها به فاطمه

این حدیث را هم به‌عنوان تیمن و تبرک بخوانیم و مجلس را خاتمه بدهیم از امام صادق علیه السّلام سؤال شد که چرا به حضرت فاطمه زهرا فاطمه می‌گفتند؟ حضرت فرمودند:

لأنّها فَطِمَت ذریَّتُه و شیعَتُه من النّار؛ «چون حضرت جدا می‌کرد جدا می‌کند در روز قیامت ذریه و شیعیانش را از آتش جهنم لذا به حضرت فاطمه می‌گویند.»[[27]](#footnote-27)

# کیفیت ورود حضرت زهرا به عالم محشر

از امام علیه السّلام روایت است:

در روز قیامت که می‌شود حضرت زهرا سلام الله علیها سوار بر هودج در عالم محشر حرکت می‌کنند هفتاد هزار ملک در یمین و هفتاد هزار ملک در یسار و جبرئیل زمام ناقه را می‌گیرد و خطاب می‌کند

غُضّوا أبصارَکُم حَتَّی تَجوزَ فاطِمَةُ بِنتُ رسول الله چشمهایتان را ببندید که فاطمه دختر پیغمبر حرکت می‌کند. روایت از پیغمبر است بعد پیغمبر می‌فرماید که: «تمام انبیا و مرسلین در آن هنگام از ابهت و جلال آن حضرت چشمشان را می‌بندند»

جلال آن حضرت آن‌قدر شدید است که هیچ دیده‌ای یارای دیدن و نظاره کردن به آن حضرت را ندارد حضرت حرکت می‌کنند می‌آیند تا به ساق عرش که می‌رسند از ناقه خود را به‌زیر می‌اندازند و خطاب می‌کنند:

«پروردگارا داد من را از ظالمین به من و ظالمین به ذُریّۀ من بگیر آن کسانی که فرزندان من را کشتند آن کسانی که حسین من را به شهادت رساندند داد من را از آنها بگیر»

خطاب می‌رسد: «ای حبیبۀ من از من بخواه تا برآورده کنم و شفاعت کن تا شفاعت تو را بپذیرم»

آنگاه آن حضرت دست به دعا برمی‌دارد می‌گوید: «خدایا شیعیان من را و ذریّه من را و محبّین شیعیان من را مورد رحمت و لطف خودت قرار بده» خطاب می‌رسد از جانب پروردگار: «تمام شیعیان تو را و محبین تو را داخل بهشت نمودم حضرت به اتفاق جمیع شیعیان داخل در بهشت می‌شوند.»[[28]](#footnote-28)

از پروردگار متعال تقاضا می‌کنیم در این روز شریف که روز میلاد حضرت فاطمه زهرا سرّ پیغمبر اکرم که شفیعه روز جزا است که در دنیا و آخرت دست ما را از دامان آن حضرت کوتاه مگرداند.

بسمک اللَهمّ ندعوک و نقسمک و نرجوک بمحمد واهل بیته الاطهار یا الله پروردگارا ما را ببخش و بیامرز، قلم عفو بر جرائم ما بکش، تا ما را نیامرزیده‌ای از این دنیا مَبر، دست ولاء ما از دامان محمّد و آل کوتاه مفرما، پروردگارا از مسلمین و از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السّلام رفع هموم و غموم بفرما، اسلام و مسلمین را عزت و نصرت عنایت کن، کفار و مخالفین را منکوب بنما، پروردگارا پیوسته سایه لطف و مرحمت خودت را بر سر ما مستدام بدار، در فرج امام زمان علیه السّلام تعجیل بنما، ما را از یاران و منتظران واقعی آن حضرت قرار بده، مرضای مسلمین شفا عنایت کن، موتای آنها را ببخش و بیامرز، پروردگار ما اسرای ما را هرچه زودتر رهایی بخش، آنها را به اوطانشان بازگردان، بالنبّی و آله. صلواتی ختم کنید.

اللَهمّ صلّ علیٰ محمّد و آل‌محمّد

1. . سوره بقره (2) آیه 120. [↑](#footnote-ref-1)
2. . رجوع شود به المبدأ و المعاد، ملاّصدرا، ص 437 و 438. [↑](#footnote-ref-2)
3. . رجوع شود به علل الشرائع، ج 1، ص 121 و 122؛ نور ملکوت قرآن، ج 2، ص 439 ـ 445؛ امام شناسی، ج 4، ص 92 ـ 96. [↑](#footnote-ref-3)
4. . رجوع شود به تاریخ المدینة، ج 2، ص 694 ـ 705. [↑](#footnote-ref-4)
5. . تاریخ الخلفاء، ص 158. [↑](#footnote-ref-5)
6. . شرح نهج البلاغة، ابن أبی‌الحدید، ج 1، ص 182. [↑](#footnote-ref-6)
7. . النوادر، اشعری، ص 129 و 130؛ الکافی، ج 5، ص 346.

   جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به امام شناسی، ج 15، ص 296 ـ 305. [↑](#footnote-ref-7)
8. . الفضائل، ابن شاذان، ص 133؛ شرح نهج البلاغة، ابن أبی‌الحدید، ج 1، ص 169. با قدری اختلاف در مصادر. [↑](#footnote-ref-8)
9. . تذکرة الأولیاء، ص 20:

   «[عمر] گفت: کیست که این خلافت را به یک نان از من بخرد؟ اویس گفت: کسی که عقل ندارد. چه می‌فروشی؟ بینداز تا هرکه خواهد برگیرد. خرید و فروخت در میان چه‌کار دارد؟» [↑](#footnote-ref-9)
10. . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسى؛ ج‏15، ص 296. [↑](#footnote-ref-10)
11. . الغدير، ج 3، ص 202 \_ 215. [↑](#footnote-ref-11)
12. . بحار الأنوار، ج 30، ص 362 ـ 365؛ «... َ قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ حَقِّ صَاحِبِ هَذَا الْقَبْرِ وَ الْمِنْبَرِ لَئِنْ قَلَعَهُ قَالِعٌ لَأَضْرِبَنَّ عُنُقَهُ وَ عُنُقَ الْآمِرِ لَهُ بِذَلِكَ، وَ لَأَصْلِبَنَّهُمَا فِي الشَّمْسِ حَتَّى يَتَقَدَّدَا... .» [↑](#footnote-ref-12)
13. . مناقب آل أبی‌طالب علیهم السلام، ج‏3، ص 363؛ عيون المعجزات، ص 55. [↑](#footnote-ref-13)
14. . رجوع شود به علل الشرائع، ج 1، ص 189؛ دلائل الإمامة، ص 136 و 137؛ عیون المعجزات، ص 55. [↑](#footnote-ref-14)
15. . شرح نهج البلاغة، ابن أبی‌الحدید، ج 15، ص 184 ـ 187. [↑](#footnote-ref-15)
16. . نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص 387 و 388. [↑](#footnote-ref-16)
17. . مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام، ج 3، ص 339. [↑](#footnote-ref-17)
18. . رجوع شود به الإمامة و السیاسة، ج 1، ص 28 ـ 30. [↑](#footnote-ref-18)
19. . رجوع شود به کتاب سلیم، ج 2، ص 877 و 878. [↑](#footnote-ref-19)
20. . التفسیر المنسوب إلی الإمام الحسن العسکری علیه السّلام، ص 408 و 409؛ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه‌السلام، وَ قَدْ مَرَّ مَعَهُ بِحَدِيقَةٍ حَسَنَةٍ فَقَالَ عَلِيٌّ علیه‌السلام: مَا أَحْسَنَهَا مِنْ حَدِيقَةٍ! فَقَالَ:

    يَا عَلِيُّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْهَا، إِلَى أَنْ مَرَّ بِسَبْعِ حَدَائِقَ- كُلَّ ذَلِكَ يَقُولُ عَلِيٌّ علیه‌السلام: مَا أَحْسَنَهَا مِنْ حَدِيقَةٍ! وَ يَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم): لَكَ فِي الْجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْهَا.

    ثُمَّ بَكَى رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) بُكَاءً شَدِيداً، فَبَكَى عَلِيٌّ علیه‌السلام لِبُكَائِهِ، ثُمَّ قَالَ: مَا يُبْكِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: يَا أَخِي [يَا] أَبَا الْحَسَنِ ضَغَائِنُ فِي صُدُورِ قَوْمٍ يُبْدُونَهَا لَكَ بَعْدِي.

    قَالَ عَلِيٌّ علیه‌السلام: يَا رَسُولَ اللَّهِ فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي قَالَ: فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِكَ.

    قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِذَا سَلِمَ دِينِي فَلَا يَسُوءُنِي ذَلِكَ.

    فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم): لِذَلِكَ جَعَلَكَ اللَّهُ لِمُحَمَّدٍ تَالِياً، وَ إِلَى رِضْوَانِهِ وَ غُفْرَانِهِ دَاعِياً، وَ عَنْ أَوْلَادِ الرُّشْدِ وَ الْغَيِّ بِحُبِّهِمْ لَكَ- وَ بُغْضِهِمْ [عَلَيْكَ مُمَيِّزاً] مُنْبِئاً وَ لِلِوَاءمُحَمَّدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَامِلًا، وَ لِلْأَنْبِيَاءِ وَ الرُّسُلِ وَ الصَّابِرِينَ تَحْتَ لِوَائِي- إِلَى جَنَّاتِ النَّعِيمِ قَائِداً.

    يَا عَلِيُّ إِنَّ أَصْحَابَ مُوسَى اتَّخَذُوا بَعْدَهُ عِجْلًا- وَ خَالَفُوا خَلِيفَتَهُ، وَ سَيَتَّخِذُ أُمَّتِي بَعْدِي عِجْلًا، ثُمَّ عِجْلًا، ثُمَّ عِجْلًا، وَ يُخَالِفُونَكَ، وَ أَنْتَ خَلِيفَتِي عَلَى هَؤُلَاءِ، يُضَاهِئُونَ أُولَئِكَ فِي اتِّخَاذِهِمُ الْعِجْلَ.

    أَلَا فَمَنْ وَافَقَكَ وَ أَطَاعَكَ فَهُوَ مَعَنَا فِي الرَّفِيعِ الْأَعْلَى، وَ مَنِ اتَّخَذَ الْعِجْلَ بَعْدِي وَ خَالَفَكَ وَ لَمْ يَتُبْ، فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ زَمَانَ مُوسَى، وَ لَمْ يَتُوبُوا [فَهُمْ‏] فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ مُخَلَّدِينَ. [↑](#footnote-ref-20)
21. . الجعفریات، ص 95:

    «أخبَرَنا عَبدُ اللهِ حَدَّثَنی محمّدٌ حَدَّثَنی موسَی قال حَدَّثَنا أبی عن أبیهِ عن جَدِّهِ جَعفَرِ بنِ محمّدٍ عن أبیهِ عن جَدِّهِ عَلیِّ بنِ الحُسَینِ عن أبیهِ: أنَّ فاطِمَةَ بِنتَ رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم استَأذَنَ عَلَیها أعمَی فَحَجَبَتهُ فَقالَ لها النَّبیُّ صلّی الله علیه و آله و سلّم: لِمَ حَجَبتِهِ و هو لا یَراکِ؟ فَقالَت: یا رسول الله إن لَم یرانی [یَرَنی] فَأنا أراهُ و هو یَشَمُّ الرّیحَ! فَقالَ النَّبیُّ صلّی الله علیه و آله و سلّم: أشهَدُ أنَّکِ بَضعَةٌ مِنّی.» [↑](#footnote-ref-21)
22. . السقیفة و فدک، ص 98 ـ 101؛ بلاغات النساء، ص 26 ـ 31. [↑](#footnote-ref-22)
23. . الإرشاد، ج 1، ص 186 و 187. [↑](#footnote-ref-23)
24. . رجوع شود به مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام، ج 3، ص 331 ـ 335. [↑](#footnote-ref-24)
25. . همان، ص 333. [↑](#footnote-ref-25)
26. . رجوع شود به بحار الأنوار، ج 43، ص 175 ـ 177. [↑](#footnote-ref-26)
27. . دلائل الإمامة، ص 148؛ معانی الأخبار، ص 396؛ مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام، ج 3، ص 329 و 330. با قدری اختلاف در مصادر. [↑](#footnote-ref-27)
28. . الفضائل (ابن شاذان)، ص 11 و 12؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص 18. با قدری اختلاف در مصادر. [↑](#footnote-ref-28)